حباب آموزش عالی ترکیده!

گفت‌وگو با دکتر رضا منصوری
دربارهٔ نثر علمی و باقی قضایا

دکتر رضا منصوری (۱۳۲۶)، فیزیکدان، کیهان‌شناس، سیاست‌گذار علم و استاد بازنشستهٔ دانشکدهٔ فیزیک دانشگاه صنعتی شریف است. زمینهٔ پژوهشی او گرانش، نسبیت عام و کیهان‌شناسی است. او در دورهٔ دوم ریاست‌جمهوری محمد خاتمی معاون پژوهشی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری بود. دکتر منصوری از ۱۳۶۱ و به مدت ۲۵ سال مدیر مسئول مجلهٔ فیزیک مرکز نشر دانشگاهی و از آغاز انتشار ماهنامهٔ *نجوم* در ۱۳۷۰، تاکنون مدیر مسئول این ماهنامه بوده است. او تا زمستان ۱۳۹۴ مجری طرح رصدخانهٔ ملی ایران هم بود. دکتر منصوری علاوه بر تألیفات متعدد صاحب چند ترجمه هم هست: *فرض و اسطوره در فیزیک نظری*؛ *اخترفیزیک نسبیتی*، *کوتوله‌های سفید و سیاهچاله‌ها*؛ *مکانیک و الکترودینامیک*، *دورهٔ فیزیک نظری*؛ *نسبیت خاص، عام و کیهان‌شناسی*.

خزاعی‌فر: جناب دکتر منصوری، با توجه به اینکه مجلهٔ *مترجم* مجلهٔ تخصصی ترجمه است، گفت‌وگوی ما به‌ناچار محدود به مسائل نظری و عملی ترجمه خواهد بود، البته گفت‌وگوی ما طبعاً به وزارت علوم و وزارت ارشاد و فرهنگستان که سیاست‌های کلانشان بر کمّ‌وکیف ترجمه در کشور تأثیرگذار است نیز کشیده خواهد شد. اجازه بدهید، بنا بر سنت گفت‌وگوهایمان در مجلهٔ *مترجم*، گفت‌وگو را از ارتباط شما با زبان فارسی آغاز کنیم. شما در ۱۳۴۴ از دبیرستان رهنما در تهران دیپلم گرفتید و در همان سال برای ادامهٔ تحصیل در رشتهٔ فیزیک به دانشگاه وین رفتید. برخی از بزرگانی که با آنها گفت‌وگو کرده‌ایم گفته‌اند که در دههٔ ۴۰ در کشور به‌ویژه در تهران خانواده‌ها دیگر به علوم انسانی و به‌خصوص ادبیات فارسی

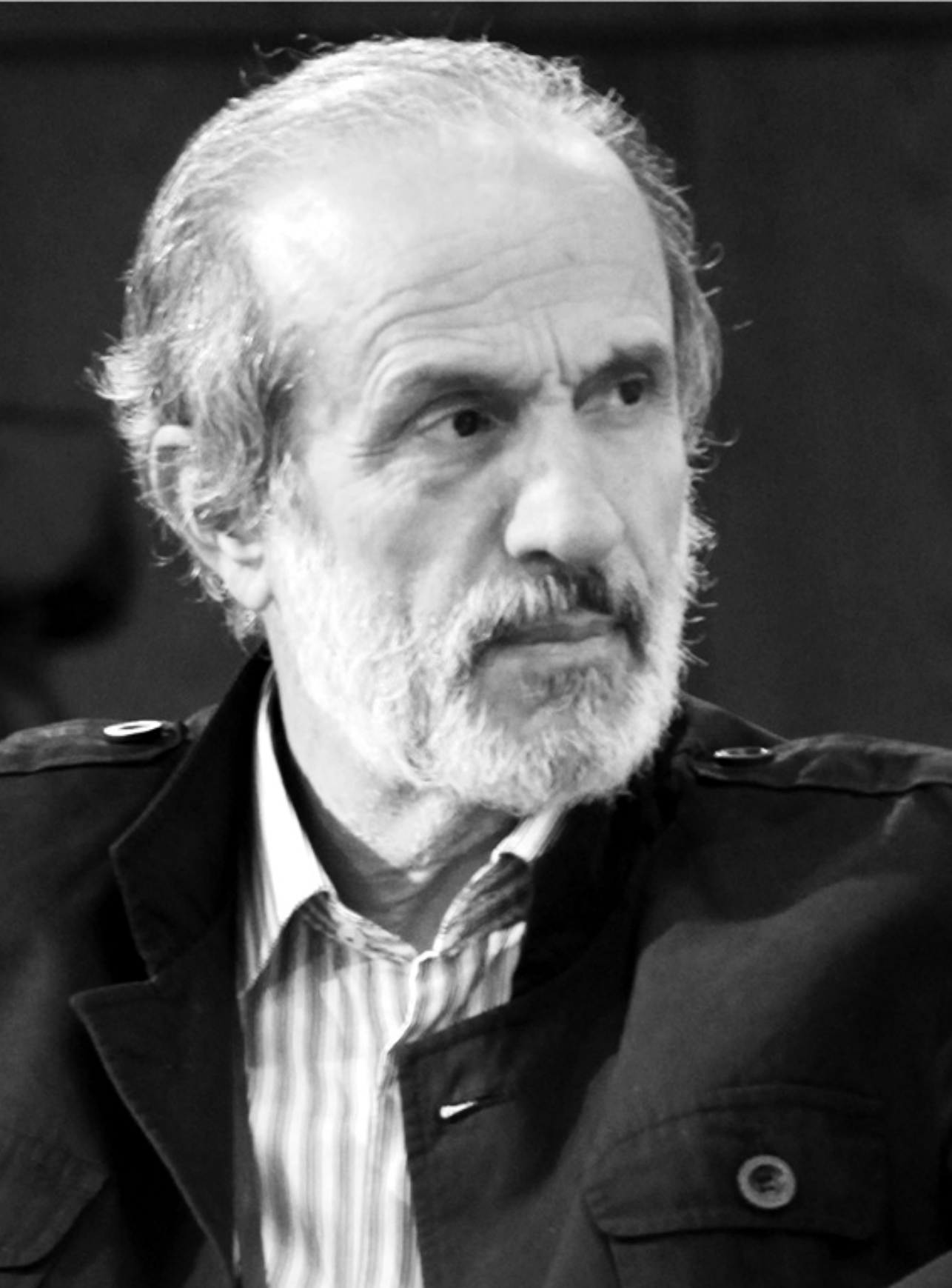

اقبالی نشان نمی‌دادند و فرزندانشان را تشویق می‌کردند به‌خاطر برخورداری از مزایای مادی و اجتماعی علم در رشته‌های پزشکی و علوم تحصیل کنند. این دید منفی نسبت به زبان و ادبیات فارسی، که هنوز هم ظاهراً وجود دارد، آیا بین کسانی که به‌سمت علوم و پزشکی می‌رفتند و زبان و ادبیات فارسی فاصله نمی‌انداخت؟ در مورد خود شما وضعیت چطور بود؟ شما چطور ارتباطتان را با زبان و ادبیات فارسی حفظ کردید؟

منصوری: نمی‌توانم این گزاره را در دوری مردم از ادبیات و زبان فارسی در دهۀ چهل بپذیرم، گرچه رشته‌های موردنیاز فوری جامعه به‌طور طبیعی طرفدار بیشتری دارد. توقّع غیر از این عاقلانه نیست. من خودم به‌شدت به ریاضیات و نجوم علاقه داشتم. در دبیرستان ۵ نمره از درس ادبیات فارسی مرتبط بود با حفظ شعر. معمولاً نمرۀ من از آن صفر می‌شد، اما دبیر ادبیات فرهیخته‌ای داشتیم که از این صفر صرف‌نظر می‌کرد. این در حالی بود که من در سال آخر دبستانِ شش‌پایۀ آن دوره یک واژه‌نامۀ فارسی‌قزوینی تهیه کرده بودم. در سه سال آخر دبیرستان به‌خاطر علاقه‌ام به علوم فیزیکی تشنۀ خواندن کتاب در این زمینه‌ها بودم اما یافت نمی‌شد. از این جهت در کتابخانۀ مجلس مشغول خواندن کتاب‌های علمی قدیمی خودمان شدم، ازجمله نسخه‌های خطی *صورالکواکب* صوفی و *کیهان‌شناخت* قطان ابن مروزی. حتی نسخه‌ای از *کیهان‌شناخت* استنساخ کردم که یادم هست در اوائل انقلاب به آقای معصومی همدانی دادم و دیگر ندیدمش! پس علاقه به زبان، و نه‌تنها زبان فارسی، در من بود.

خزاعی‌فر: شما به علاقه‌تان به علوم فیزیکی و زبان فارسی در دورۀ دبیرستان اشاره کردید. شما خودتان را استثنا می‌دانید یا قاعده؟ یکی دیگر از افراد آن دوره که مثل شما هم به علوم و هم به زبان و ادبیات فارسی علاقه داشته همین آقای معصومی همدانی است که شما ذکر کردید. یک وجه سؤال من دربارۀ نگرش فرهنگی حاکم در آن دوره نسبت به زبان فارسی بود. ادعا این است که میل شدید به رشته‌های پزشکی و علوم، که فی‌نفسه اشکالی ندارد، باعث دورشدن نخبگان از زبان و ادبیات فارسی شده است. به گمان من این بی‌اعتنایی هنوز هم وجود دارد. ما این را در نثرهای تألیفی و ترجمه‌ای فارغ‌التحصیلان این رشته‌ها می‌بینیم. زبان و ادبیات فارسی متعلق به یک گروه خاص یعنی دانشجویان ادبیات فارسی نیست. زبان که آبشخور

آن ادبیات (در معنی وسیع آن) است ابزار کار دانشمندان امروزی است و به غزل و قصیده محدود نمی‌شود و با این زبان گفتاری و روزمره قادر نخواهیم بود متن علمی بنویسیم. دانشمند علوم و پزشکی، نمی‌تواند زبان مادری را امری بدیهی و ادبیات را امری غیرضروری بپندارد، کمااینکه دانشمندان غربی، از هر رشته که باشند، به گواه کتاب‌هایشان بر زبان مادری‌شان مسلط هستند. فرهنگ عمومی جامعه به کنار، فکر نمی‌کنید در نظام آموزشی کشور هم به آموزش زبان (و ادبیات) فارسی توجه کافی نمی‌شود و دانش‌پژوهان ما در رشته‌های مختلف پزشکی و علوم نوعاً آن تسلط لازم بر زبان مادری‌شان را ندارند؟

منصوری: گفتم که اشتباه می‌کنید. صریح‌تر بگویم، همواره در طول تاریخ زبان فارسی نوین، بگوییم از قرن دوم هجری تاکنون، کسانی بوده‌اند که به افراط به زبان و فرهنگ ایران وابسته بودند و کسانی به زبان و فرهنگ بیگانه. مگر یادمان رفته دستور به دیوانیان را در قرن‌های اولیهٔ هجری که چگونه به‌جای کلمه‌های فارسی مرسوم باید کلمه‌های عربی پیشنهادی را به‌کار می‌بردند؟ یا مگر یادمان رفته کتاب *وصاف* را به فارسی که شاید کمتر از بیست‌درصد کلمه‌های آن به فارسی بود. همان زمان که من دبیرستان را تمام می‌کردم و شما به آن توجه دارید به‌خوبی در خاطرم هست که اطرافیانم علم و دانش را تنها در دانستن کمی زبان عربی می‌دانستند! گزاره‌های شما خیلی دور از واقعیت است و صرفاً مبتنی است بر آرزوهایی که واقعیت ندارد و شاید اصلاً مطلوب هم نیست. در همین دوره‌هایی هم که نام بردم هم شعوبیه را داشته‌ایم، هم فردوسی را، هم عرفای فارسی‌نویس را، هم قائم‌مقام را، و هم دهخدا را و دیگران را.

موضوع را سعی‌کنید درست در جایگاه دینامیک تاریخ ببینید. مردم ما هم در طول هزار سال به سنّت زبان بیگانهٔ عربی و نیز سنّت پزدادن به دانش عربی خو کرده بودند. طبیعی است هنگامی هم که با دانش علمی مواجه شدند، به‌اجبار به‌سوی زبان بیگانهٔ مطرح بروند، چه فرانسه باشد چه انگلیسی. پس از دید دینامیک جامعه این روال کاملاً طبیعی است و باید آن را درک کرد. من یا آقای معصومی همدانی حتماً استثنا نبوده‌ایم و فراوان بودند و هستند که به زبان همچون تفکر نگاه می‌کنند و به اصالت زبان آگاهند، نه از روی افراط شعوبی‌گری بلکه به دید نیاز توسعهٔ تفکر و آرامش ذهنی مردمان و جامعه. سرعت آموزش یک رشته، که تنها پزشکی و مهندسی نیست، هر رشته‌ای حتی

حسابداری یا مهارت کولرسازی، این چنین است. هیچ به تعداد واژه‌های علمی روز دنیا یا واژه‌های مرتبط با فناوری‌ها و مهارت‌ها فکر کرده‌اید؟ مهارت باید در طول چند سال به‌دست بیاید. نمی‌توان مفاهیم و واژه‌های مرتبط با آن را در این بازه‌های زمانی کوتاه به فارسی بیان کرد. چرا به این واقعیت‌ها توجه نمی‌کنید؟ چرا حتی به ادبیات مدرن و زبان‌شناسی نگاه نمی‌کنید؟ یا حتی به فن ترجمه که اصطلاح‌های آن را هنوز اهل‌فن به فارسی درنیاورده‌اند؟ این مشکل را به پزشکی و مهندسی فروکاستن دورشدن از واقعیت است و پنهان‌کردن مشکل نه راه‌حل آن (دقت کردید گفتم راه‌حل و نه راهِ حل که مفهوم دیگری است).

خزاعی‌فر: من این گفت‌وگو را با یک دغدغه آغاز کردم و آن وضعیت زبان فارسی در نثر علمی است. من، چنان‌که قبلاً هم گفتم، زبان را از ادبیات جدا نمی‌دانم. نثر علمی از طریق ترجمه وارد ایران نشده. در گسترهٔ ادبیات فارسی (در معنی وسیع آن)، نثر علمی فارسی سنتی دیرپا دارد. حتی از دوره قاجار به این طرف هم ما یک سنّت نثرنویسی بسیار درخشانی داریم که، به اعتقاد من، استادان ما در حوزه‌های مختلف علوم نوعاً از آن بی‌خبرند. می‌خواستم از جنابعالی که هم تألیفات و هم ترجمه‌های علمی فارسی را می‌خوانید بپرسم شما چه ارزیابی از نثر علمی فارسی دارید؟ آیا «درست» و «مؤثر» و «فارسی» نوشتن دغدغهٔ اساتید و دانشمندان امروز ماست و اصلاً دانشمندان ما برای این‌گونه نوشتن تربیت شده‌اند؟

منصوری: این پرسش به‌جایی است. ما تازه بعد از انقلاب داریم از نثر علمی یا به‌عبارتی دیگر از بیان علم به زبان فارسی صحبت می‌کنیم. این تحول مهمی است که از اواخر دوران قاجار با واژه‌گزینی در برابر کلمه‌های بیگانه شروع شد و بعد از انقلاب ما در مرکز نشر دانشگاهی از زبان فارسی علم صحبت کردیم که عام‌تر و وسیع‌تر و مبنایی‌تراست. واژه‌گزینی تازه در این چارچوب زبانی معنی پیدا می‌کند و موضوع از حیطهٔ ادب فارسی جدا می‌شود و به حیطهٔ زبان‌شناسی و علم واژه‌گزینی می‌رود که در بیشتر دنیا بخشی از مهندسی تلقی می‌شود و نه ادبیات یا زبان‌شناسی. من این رابطه را با رابطهٔ میان علم فیزیک و شیمی بیان کرده‌ام. در فیزیک، البته به‌شوخی، شیمی را «فیزیکِ الکترون‌آخر اتم» یعنی بخش کوچکی از فیزیک می‌شناسیم، گرچه گسترش شیمی و روش‌های آن

اکنون بسیار فراتر از علم فیزیک است مستقل از مبانی آن. همین‌گونه است علم واژه‌گزینی و رابطهٔ آن با ادبیات: در مقایسه با گسترش واژه‌های علمی و زبان علم، ادبیات در هر زبانی ابعاد بسیار کوچکی دارد. این گزاره مبنایی‌بودن زبان را نفی نمی‌کند. همین روزها در فارسی مجموع کلمه‌هایی که در نوشتارهای فارسی در یک سال منتشر می‌شود از تعداد کلمه‌هایی که در طول دوازده قرن به زبان فارسی نوین نوشته شده بیشتر است. تصور کنید! اگر از دغدغه صحبت می‌کنید باید هم مقیاس زبانی مؤثر موضوع را در نظر بگیرید هم ابعاد کمّی و نوع مشکلات کیفی آن را.

خزاعی‌فر: من لفظ ادبیات را در معنی وسیع آن به‌کاربردم که شامل همهٔ ژانرهای نوشتاری می‌شود و به ژانر ادبی محدود نیست. بااینکه شما به مبنابودن زبان قائل هستید، ولی گویی همچنان دستیابی به نثر علمی را در گروی دست‌یابی به واژه‌های علمی می‌دانید چون بحث دربارهٔ نثر علمی را در صلاحیت زباندانان و زبانشناسان نمی‌دانید. از نظر من، ترمینولوژی علوم یک چیز است و نثر علمی که دغدغهٔ من است چیز دیگر. فرهنگستان هم در حوزهٔ عمومی زبان همین خطا را مرتکب شده و تصور کرده که مشکل زبان فارسی منحصر است به ساخت واژه برای مفاهیم بیگانه. نکند فرهنگستان در حوزه علوم هم همین گمان را دارد که اگر اصطلاحات علمی درست و دقیق داشته باشیم نثر علمی خوب داریم. اگر این درست باشد، با یک واژه‌نامهٔ خوب علمی که مهندسان علوم نوشته‌اند همه نثرنویس می‌شوند. صحبت من این است که برای نوشتن نثر علمی خوب، ما به نویسندگانمان در حوزهای علوم و پزشکی آموزش کافی نمی‌دهیم، (هرچند در حوزه‌های دیگر هم وضع همینطور است). از طرف دیگر این بی‌اعتنایی را امری طبیعی، یا دینامیک تاریخی و یا خیال‌پردازی تلقی‌کردن هم کمکی به بهبود وضع نمی‌کند.

منصوری: اتفاقاً من از نثر علمی و نه فقط واژه‌گزینی و واژه‌شناسی صحبت کردم تا اهمیت نثر را نشان بدهم. اما مگر نه اینکه ساخت و بیان مفهوم یک چیز است و نثر برای بیان واژه‌های فنی چیز دیگر. علاوه براین، حتی نحو و سازوکارهای دیگر زبان هم از نثر زبان بیگانه علمی متأثر می‌شود. این را به‌تفصیل در سال‌هایی که مرکز نشر فعال بود بحث می‌کردیم. به همین دلیل ویرایش متون درسی که در حد وسیع در این مرکز شروع شد دست‌اندردست واژه‌گزینی پیش می‌رفت و همواره از ویراستاران خواسته شده بود اگر

اشکالی در کاربرد واژه‌های نوساخته می‌دیدند اطلاع دهند. ایرادی که خود من در فرهنگستان زبان و ادب فارسی در بخش واژه‌گزینی همواره مطرح کرده‌ام همین جدایی فعالیت واژه‌گزینی از فعالیت‌های تألیف و ترجمه و کاربرد نوواژه‌ها در سندهای مرتبط بوده است. یادمان باشد زبان اگر واژه نداشته باشد در بیان مفاهیم الکن است یا به‌صورت قالبی از زبانی بیگانه استفاده می‌کند که منجر به نابودی زبان می‌شود. *تاریخ وصاف* را که می‌شناسید! همین حالا مقایسه کنید متون علمی را مثلاً در علوم فیزیکی با بعضی علوم انسانی که چگونه واژه‌گزینی ــ البته همراه با سنّت ویراستاری در مرکز نشر دانشگاهی ــ به روانی و زیبایی و مفهوم بودن نثر کمک کرده است. یادم نمی‌رود روزی که کتابی از هوسرل ــ که درسش را دوران دانشجویی گرفته بودم ــ به فارسی دیدم و با قیمت گزاف خریدم. اما بعد از چند صفحه خواندن با عصبانیت به دور انداختم!

خزاعی‌فر: اجازه بدهید برویم سراغ موضوع دیگری. چند سالی است که دانشگاهیان و غیردانشگاهیان از فسادی گسترده در دانشگاه‌ها صحبت می‌کنند که مبانی اخلاقی و علمی در دانشگاه‌ها را ویران کرده و هیچ‌کس در وزارتخانه یا سازمان‌های بالادستی هم قدمی برای ریشه‌کن‌کردن این مشکل برنمی‌دارد. مشکل این است که استادها را وادار کرده‌اند خارج از توان علمی و عملی خود مقاله تولید کنند، انگار که ماشین تولید مقاله هستند. غالب این مقالات هم نه براساس نیازهای کشور نوشته می‌شود، نه نوآورانه است و نه اعتبار علمی دارد. نوشتن این مقالات رابطهٔ میان استاد و دانشجو را به رابطه‌ای براساس منفعت تبدیل کرده است. ازطرف دیگر، بسیاری از اساتید دیگر نه در مقطع لیسانس تدریس می‌کنند و نه خودشان دست به قلم می‌برند. دانشجویان برایشان مقاله می‌نویسند و آنها هم ارتقا می‌یابند. ما ظاهراً در نوشتن چنین مقالاتی آن‌قدر استاد شده‌ایم که سرِ مجلاتی مثل ساینس و نیچر را هم کلاه می‌گذاریم، چه برسد به مجلات کم‌اهمیت‌تر خارجی. از آن بدتر اینکه وزارتخانه انگار که اعتبار مجلات پژوهشی داخلی خود را قبول ندارد استادها را مجبور کرده مقالاتشان را در نشریات خارجی به‌چاپ برسانند. حالا این مطلب درمورد استادهای رشته‌های علوم شاید ممکن باشد، ولی تصور کنید استادهای رشته‌های علوم انسانی بخواهند مقالاتشان را به زبان انگلیسی بنویسند. در اثر سیاست‌های وزارت علوم در مورد جذب استاد و ارتقا و پایان‌نامه‌های دکتری، نسلی از استادهای جوان که قربانی آن سیاست‌ها شده‌اند اکنون وارد دانشگاه‌ها

شده‌اند و بسیاری از اینان در زمانی کوتاه به درجه استادی رسیده‌اند و به گمان من آسیبی که از این ناحیه به آینده دانشگاه وارد شده جبران‌ناپذیر است. جنابعالی دو کتاب *توسعه علمی ایران* و *معماری علم در ایران* را نوشته‌اید و نسبت به فساد در دانشگاه‌ها حساسیت نشان داده‌اید و ساختار علم در دانشگاه‌های ما را به‌خوبی می‌شناسید. بفرمایید آیا مسئله صرفاً ریشهٔ سیاسی دارد؟ آیا هدف وزارتخانه این است که بیلان سالانه بدهد و به تعداد مقالات منتشره افتخار کند؟ یا مطلب چیز دیگری است که ما نمی‌دانیم.

منصوری: شما این حرف‌ها را جدی می‌گیرید؟ من نه! مگر دانشگاه‌های ما قبل از دههٔ ۸۰ که مقاله‌نویسی در سطح جهان مطلوب شناخته شد مرتکب انتحال نمی‌شدند؟ مگر کیفیت مکتوب‌های دانشگاهی چه به‌صورت کتاب و چه به‌صورت مقاله مطلوب بود؟ هیچ توجه کرده‌اید که کتاب‌های منتشرشده توسط دانشگاه تهران قبل از انقلاب تا چه اندازه مشکوک به انتحال بوده است؟ در علوم فیزیکی قاطعانه می‌گویم ندیده‌ام کتابی چاپ شده باشد که ترجمهٔ بدی از یک کتاب خارجی نبوده باشد؛ یعنی بدترین شکل انتحال. چرا نقدکنندگانِ شرایط موجود صحبتی از آن شرایط نمی‌کنند. چرا در این گزاره‌ها به تحلیل به معنای امروزین آن توجه نمی‌شود؟ پس اصلاً موضوع سؤال شما بی‌جا است. اما بی‌محتوا نه!

خزاعی‌فر: شما نظرتان را دربارهٔ مواردی که تحت عنوان فساد در دانشگاه ذکر کردم نفرمودید. فقط گفتید که در گذشته هم وضع همینطور بوده. عجالتاً با شما موافقت می‌کنم و می‌پذیرم که در گذشته هم وضع به همین صورت و به همین شدت بوده است. حالا دو سؤال دیگر برایم پیش آمده است. اول اینکه اگر وضعیت فعلی را نادرست می‌دانید چه باید کرد؟ از کجا باید شروع کرد؟ در جایی گفته‌اید «متأسفانه ما سیاست علمی در کشور نداریم. ما هیچ مرجعی نداریم که بگوید این موضوع برای ایران مهم است و دانشگاه روی آن کار کند.» این مرجع علمی که طبعاً وزارتخانه نیست چه جور نهادی باید باشد؟ در کدام کشور چنین نهادی وجود دارد؟

منصوری: چرا نخواهیم به تجربهٔ جهان پیشرفته نگاه کنیم؟ انتحال در سنّت ما البته در ادبیات سابقهٔ حداقل هزارساله دارد. اما در علم پدیدهٔ مهمی است و مرتبط است با روال‌های علم مدرن که ما در ایران هنوز با آن بیگانه‌ایم. دو مفهوم بنیادی در علم وجود

دارد: یکی گفتمان علم و دیگری اجتماع علمی. بخش علمی کشور ما درک درستی از آن ندارد. رشته‌های سنّتی و علوم انسانی جدید هم که کمابیش در سنّت قدمایی ما رفتار می‌کنند با این روال‌ها چندان آشنا نیستند. جایی که گفتمان علم و اجتماع علمی موجود است انتحال به‌شدت پایین است و هر مورد دیده شود بلافاصله در اجتماع علمی حل می‌شود و این ربطی به بقیه انواع فساد در عرف مدنی جامعه ندارد. نمونه‌های جهانی آن زیاد است. اما در ایران خود رفتار دانشگاهیان به‌گونه‌ای است که فساد زا است. در رشتهٔ فیزیک نمی‌توانم تصور کنم گروهی وجود داشته باشد بدون سمینارهای هفتگی متعدد. این سمینارها که بخشی از گفتمان علم است بهترین محک کار علمی افراد است قبل از انتشار. و در این سمینارها امکان انتحال وجود ندارد. شما چند گروه دانشگاهی در ایران می‌شناسید که دست‌کم یک سمینار در هفته داشته باشند؟ گروه کیهان‌شناسی در دانشکدهٔ فیزیک ما در شریف که چهل سال پیش با همین نوع سمینارها شروع شد الان هفته‌ای دو و گاهی سه سمینار تخصصی دارد. مگر ممکن است انتحال در این مجموعه اتفاق بیفتد؟

خزاعی‌فر: سؤال دوم من که کلی‌تر و ریشه‌ای‌تر است این است که چون، به‌گفتهٔ شما، وضع دانشگاه‌ها در گذشته و حال فرقی نکرده، آیا این سرنوشت محتوم دانشگاه‌های ماست؟ آیا در کشوری جهان‌سومی که دانشگاهش با پول نفت اداره می‌شود و دانشگاهیانش استقلال و امنیت شغلی ندارند و به‌ناچار روی به محافظه‌کاری می‌آورند، جایی برای خوش‌بینی وجود دارد؟ در جایی گفته‌اید: «دانشگاه‌های ما فقط ساخته شده‌اند که یک عده را تربیت کنند تا کارمند دولت شوند یا در کارخانه‌ها کار کنند ولی این تعریف دانشگاه نیست.» آیا دانشگاه‌های ما هیچ‌گاه قادر نخواهند بود از چنبرهٔ سیاست و اقتصاد خود را بیرون بکشند و استقلال علمی پیدا کنند و با برقراری روابط گستردهٔ علمی با کشورهای جهان، علم واقعی، و نه شبه‌علم، تولید کنند؟

منصوری: بله حتماً شدنی است. همین الان از دید من حباب آموزش عالی ترکیده! دانشگاه‌های ما دیگر نمی‌توانند به‌شکل سابق با این بودجهٔ ناچیز اداره شوند. امیدی هم به تحول از بالا، از سوی نهادهای بالادست نیست. حالا باید خود دانشگاه‌ها و خود

هیئت‌علمی دست‌به‌کار شوند. از دید من با همین قوانین و نهادهای بالادستی موجود، هنوز دانشگاه‌ها اختیارهای متعددی دارند برای تحول از درون که استفاده نمی‌کنند.

خزاعی‌فر: شما فرمودید که دانشگاهیان از اختیارات خود استفاده نمی‌کنند. ممکن است چند فقره از این اختیارات را بفرمایید و بگویید چگونه می‌شود آنها را اجرایی کرد؟ مثلاً گفتمان علمی و اجتماع علمی را چطور می‌شود تحقق بخشید؟

منصوری: بدیهی‌ترین اختیار همان امر پژوهش با همکاری دانشجویان و همکاران دیگر است. مگر پذیرش رساله برای دانشجوی دکتری از اختیارات استاد نیست؟ هیچ‌کس نه دانشکده نه دانشگاه و نه هیچ نهاد بالادستی نمی‌تواند استادی را مجبور کند دانشجوی ارشد و دکتری بگیرد. پس چرا می‌بینیم ــ به‌خصوص در علوم انسانی ــ استادی تا حدود ۱۲۰ دانشجوی ارشد و دکتری دارد. آیا این مسخره نیست؟ من برایم تصور حتی ده دانشجو هم سخت است مگر در شرایط استثنایی در یک گروه فعال و بزرگ علمی با آزمایشگاه‌های فعال. مگر معنی دارد کار پژوهشی با پژوهشگران پسادکتری و دانشجویان دوره‌های تکمیلی کرد بدون اینکه هفتگی نشست علمی و ارائه و بحث داشت؟ آیا فقدان این هم از نهادهای بالادستی تعیین شده؟ و بسیار رفتارهای دیگر مدیریتی و فردی علمی. به‌تفصیل در این موردها در کتاب‌هایم با عنوان *سندرم دوره نقل*، *معماری علم در ایران*، *مبانی علم و طراحی مفهومی دانشگاه در ایران*، و نیز *مبانی تفکر در علوم فیزیکی* نوشته‌ام (بخش‌هایی از این کتاب‌ها در وبگاهم هست؛ مجموعهٔ نوشته‌های من هم با عنوان *ایران من* به‌زودی از طرف انتشارات دیبایه منتشر خواهد شد).

خزاعی‌فر: شما همچنین گفتید امیدی به نهادهای بالادست برای تحول از بالا نیست. مشکل نهادهای بالادست چیست؟ آنها چه تعریفی از دانشگاه و کارکرد دانشگاه و چه انتظاری از دانشگاهیان دارند؟ بنده معتقدم دو راه بیشتر وجود ندارد: یا تحول از بالا و یا فروپاشی علمی. البته قطعاً دانشگاه‌ها هنوز، بالقوه، اختیاراتی دارند و هیئت‌علمی هم اگر بخواهد، می‌تواند تا حدی از این حالت انفعال خارج شود. ولی ما در هیئت‌علمی، به دلایل مختلف فرهنگی و اقتصادی، توان مبارزه برای تغییر را نمی‌بینیم. آنچه ما می‌بینیم این است که دانشگاه‌ها، هرچند ممکن است ابراز نارضایتی کنند، به مصوبات وزارتخانه هرچند غیرمعقول گردن می‌نهند. در چنین شرایطی اگر تحول از بالا اتفاق بیفتد این امید هست که دانشگاه‌ها خود را با آن

همسو کنند.

منصوری: در این مورد با شما هم‌نظر نیستم. در پرسش بالا مثال‌هایی زدم از قصور هیئت‌علمی و مدیریت در دانشگاه‌ها. در همین شرایط ایران نمونه‌هایی از گروه‌های پژوهشی وجود دارد که توانسته‌اند رشد بکنند و در حد جهانی کار پژوهشی بکنند. پس می‌شود. اتفاقاً در شرایط کنونی مشکل اصلی را من در خود هیئت‌علمی می‌بینم که همواره قصور خود را در شناخت بدیهیات در علم نوین به گردن نهادهای بالادستی می‌اندازند. خودمان را گول نزنیم.

خزاعی‌فر: یکی از انتقاداتی که بر وضعیت کنونی دانشگاه‌ها وارد کرده‌اند این است که وزارت علوم در چنددههٔ اخیر تحت سیطرهٔ فکری دانش‌آموختگان رشته‌های علوم بوده و آنها هم به تفاوت ماهوی میان علوم انسانی و دیگر علوم اعتنایی نکرده‌اند. از جمله آسیب‌هایی که درنتیجهٔ این نوع نگرش به علوم انسانی وارد شده این است که در علوم انسانی، مثل دیگر علوم، بر مقاله تأکید شده، حال‌آنکه در علوم انسانی، شاید برخلاف سایر علوم، کتاب کارکرد موثّرتری دارد. امروزه توان اکثر استادهای علوم انسانی به‌ناچار صرف نوشتن مقاله می‌شود و کتاب کمتر نوشته می‌شود. کیفیت علمی استادهای این رشته هم با سابق قابل قیاس نیست. اگر شما معتقدید در گذشته هم انتحال در دانشگاه‌ها امری عادی بوده، اثبات این ادعا در حوزهٔ علوم انسانی بسیار دشوار است. منظورم این است که در نتیجهٔ سیاست‌های وزارتخانه، علوم انسانی بیش از دیگر علوم آسیب دیده است. در این مورد نظر شما چیست؟

منصوری: این که یک شوخی بیشتر نیست. کافی است در همین پاسخ‌های من در بالا تأمل کنید. در اوائل انقلاب چند وزیر از علوم انسانی داشتیم؟ چه گلی بر سر دانشگاه زدند؟ ریشهٔ تخریب دانشگاه‌ها را مرحوم حسن حبیبی، که او را بسیار دوست می‌داشتم و آقای سروش زدند: دویست واحد درسی برای دورهٔ کارشناسی لازم می‌دانستند. هیچ تصوری از دانشگاه نداشتند و ندارند. این شوخی اصلاً بحث‌شدنی نیست.

خزاعی‌فر: بالاخره نظرتان را درمورد وضعیت علوم انسانی نفرمودید.

منصوری: معلوم است که رشته‌های مختلف علمی با یکدیگر فرق دارند. معلوم است که

آیین‌نامه‌های وزارتی که همهٔ رشته‌ها و دانشگاه‌ها را با یک روش می‌خواهد مدیریت کند اشتباه است. اما چرا می‌خواهیم گناه خود را با این اشتباه بشوییم؟ مگر می‌شود در علمی لقب استاد به خود گرفت بدون اینکه نتیجهٔ کارهای تحقیقاتی منتشر بشود و در معرض نقد قرار بگیرد؟ اتفاقاً نمی‌دانم چرا استادانی که بیشترین خلاف را از دید من در روال علمی متعارف از خود نشان می‌دهند بیشترین مخالفت را با مقاله دارند!

خزاعی‌فر: یکی دیگر از انتقاداتی که به وزارت علوم وارد است گسترش بی‌رویه رشته‌های دانشگاهی است. الان شاید قدری سیاست‌های گسترش رشته تعدیل شده ولی الان در زمینهٔ ترجمه کشور با بحرانی روبه‌روست که آثار سوء آن را تا سال‌ها خواهیم دید. در سی سال گذشته هزاران دانشجو از دانشگاه‌های دولتی و آزاد و خصوصی در رشتهٔ ترجمه (مترجمی زبان) در مقطع لیسانس و (نیز فوق لیسانس و دکترا) فارغ‌التحصیل شده‌اند. مقامات وزارتخانه گویا با این ادعا که ترجمه رشته‌ای «کاربردی» است، گمان کرده‌اند نیاز کشور به مترجم تمام‌ناشدنی است. در عمل، انبوهی فارغ‌التحصیل بیکار روی دست ملت مانده است. با توجه به ماهیت دشوار ترجمه، بین آنچه در دانشگاه‌ها عرضه شده و نیاز بازار حرفه‌ای، تفاوت بسیار زیادی وجود دارد. خود برنامهٔ تربیت مترجم ملغمه‌ای از درس‌های مختلف بود و همهٔ دانشگاه‌ها هم موظف به اجرای همان برنامه بودند، و اکثر دانشگاه‌ها هم نه مواد درسی داشتند و نه استاد خبره برای آموزش ترجمه. از طرف دیگر، یکی از بازارهای بزرگ برای جذب فارغ التحصیلان این رشته یعنی گردشگری هم بسته است. شما فکر کنید چه مقدار ناکامی ایجاد شده. چه مقدار وقت و پول هدر شده. چه مقدار معیارهای کیفی در دنیای حرفه‌ای ترجمه آسیب دیده. مسئولیت این همه خسارت با چه کسی است؟

منصوری: گسترش کمّی همیشه در هر جای جهان و در هر زمینه خسارت‌هایی به دنبال دارد. نباید به این مسئلهٔ اجتماعی ساده‌اندیشانه نگریست. نه علت آن واحد است، نه مقصریابی کار درستی است و نه معلول همیشه ضرر است. مگر خود ما هیئت‌علمی دانشگاه‌های ایران، و همان‌ها که دائم وزارت و دولت را مقصر می‌پندارند، در این برنامه‌ریزی‌ها دخالت نداشته‌اند و در اجرای آن کمک نکرده‌اند؟ چرا خودمان را کنار می‌کشیم و همیشه دیگری را مقصر می‌دانیم؟ این‌جور نگاه به مسئله‌های اجتماعی درخور

بخش دانشگاهی نیست.

خزاعی‌فر: سؤال بعدی من دربارهٔ جایگاهٔ ترجمه در دانشگاه است. اجازه بدهید ابتدا بگویم که در وضعیت مطلوب، ترجمه چه جایگاهی در دانشگاه دارد، سپس به وضعیت موجود اشاره می‌کنم. در وضعیت مطلوب،

۱. ضرورت ترجمهٔ کتاب علمی خارجی را استاد دانشگاه تشخیص می‌دهد و خود اقدام به ترجمهٔ آن می‌کند.

۲. کتب علمی ترجمه‌شده را انتشارات دانشگاهی حمایت و چاپ می‌کند.

۳. ترجمه در دانشگاه صرفاً ترجمه نیست بلکه با تفسیر و نقد علمی همراه است و اساساً کاری علمی است و لذا به اندازهٔ تألیف علمی ارزشمند است.

اما وضعیت موجود چگونه است؟

۱. غالب کتب علمی را افرادی غیرمتخصص یا دارای دانش تخصصی اندک و غیروابسته به دانشگاه ترجمه می‌کنند، درنتیجه عموم اساتید، به‌خصوص در علوم انسانی، از کیفیت ترجمه‌های تخصصی رشته‌های مربوطه می‌نالند.

۲. غالب کتب علمی را ناشرانی غیردانشگاهی انتخاب و چاپ می‌کنند.

۳. در ارزش‌گذاری فعالیت‌های پژوهشی اساتید، برای ترجمه ارزش چندانی قائل نیستند و در بسیاری از موارد که نام چند استاد را روی جلد ترجمه‌ای می‌بینیم، کار ترجمه را عملاً کسانی دیگر انجام داده‌اند. به‌عبارت‌دیگر، اگرچه دانشگاهیان در تألیفاتشان از ترجمه بسیار سود می‌برند، اما ترجمه در دانشگاه شأن و قدری ندارد، و از پتانسیل علمی ترجمه در دانشگاه چنان‌که باید و شاید استفاده نمی‌شود.

در مورد جایگاه مطلوب و جایگاه موجود ترجمه در دانشگاه نظر شما چیست؟

منصوری: نمی‌توانم گزاره‌های شما را چه آنها که ایجابی است و چه آنها که سلبی است بپذیرم. باید دانشگاه و علم را در یک ساحت جدی‌تر در جامعه‌ای مدرن یا در حال توسعه دید. هنگامی‌که در پاسخ به سؤال اول شما از انتحال در قبل از انقلاب گفتم منظورم کمابیش این بود که استادها کتابی از زبان بیگانه برمی‌داشتند و سعی می‌کردند آن را ترجمه کنند حتی اگر آن را درست درک نمی‌کردند. این گزارهٔ من مطلق نیست اما در غالب موردها درست است. اگر الان به وضع ترجمه نگاه کنید بسیار حرفه‌ای‌تر از قبل از انقلاب است. نمونهٔ دانشگاه آزاد قبل از انقلاب را هم البته داشته‌ایم و کاری

بسیار حرفه‌ای که جمعی در آن انجام می‌دادند. مرکز نشر دانشگاهی بعد از انقلاب این سنّت را بسیار گسترش داد. این شرایط کنونی که از دید من بسیار پیشرفته است ناشی از همان تحولات اول انقلاب و سنّت ترجمه در مرکز نشر دانشگاهی و پرورش مفهوم ویراستاری و تربیت ویراستارانی حرفه‌ای است. این نه به این معنی است که آموزش حرفه‌ای ترجمه در دانشگاه‌ها در دهه‌های اخیر بی‌رویه نبوده یا به رشد ترجمه در ایران لطمه نزده. باز هم من تقصیر عمدهٔ این روال را خود ما مدعیان دانشگاهی می‌دانم که قدر حرفهٔ خودمان را درست نمی‌دانیم.

این بود چند گزارهٔ کلی. اما نظر من پیرامون گزاره‌های مطلوب شما:

۱. تشخیص جامعه را به متن‌های لازم برای رشد و توسعهٔ جامعه فروکاهیده‌اید به متونی خاص. این اشتباه است. علم و فناوری و مهارت به‌اندازه‌ای گسترده شده که نیاز به آن در ایران بسیار فراتر از تشخیص دانشگاهیان است. علاوه‌براین، معمولاً دانشگاهیان مترجم‌های بدی هستند. پس گزارهٔ مطلق شما را نمی‌پذیرم.

۲. انتشارات دانشگاهی در ایران بسیار انحصاری عمل می‌کنند و مدافع منافع گاهی بسیار غیرعلمی همکاران خود هستند. توصیه نمی‌کنم. تجربهٔ قبل و بعد از انقلاب را داریم. بسیار ناموفق است.

۳. در فرهنگ کشورهای پیشرفته، تنها بعضی متون هستند که ترجمهٔ آنها را شاید بشود کاری علمی تلقی کرد، که درصد آنها بسیار کم است— کمتر از یک در هزار انتشارات علمی. پس این استثنای بسیار نادر را قاعده قلمداد نکنید. در کشوری مثل ایران، که زبان علمی در بعضی رشته‌های علوم انسانی— به‌ویژه فلسفه— بسیار عقب افتاده و الکن است، دانشگاه‌ها باید برای ترجمهٔ جدی این متون اصلی نقشی قائل بشوند. اما فیلسوف دانشگاهی اگر نقش خود را تنها در ترجمه ببیند از دید من جایش در دانشگاه نیست. حاشیه‌نویسی بر تفکر دیگران هم در عرف دنیای جدید علم کار علمی تلقی نمی‌شود. نقد را باید در چارچوب گفتمان علم جداگانه منتشر کرد تا دیگران نظر بدهند!

و اما نظر من در باب وضعیت موجود:

۱. مگر ترجمه‌هایی که اساتید منتشر کرده‌اند از این عیب مبرا است؟

۲. چه اشکالی دارد؟ اگر بد باشد فروش نمی‌رود. ناشر خصوصی مجبور است به

فکر کیفیت برای فروش باشد. ناشر دانشگاهی اما این دغدغه را هم ندارد.

۳. بله در این زمینه مشکل داریم. اما مگر آیین‌نامه‌های سراسری برای ارتقاء دانشگاهیان پر از مشکل نیست؟ تقصیر خود دانشگاه‌ها و دانشگاهیان است که می‌پذیرند.

خزاعی‌فر: فرمودید دانشگاه‌ها باید برای ترجمهٔ متون اصلی به‌خصوص در حوزهٔ علوم انسانی نقشی جدی قائل بشوند. دانشگاه چگونه می‌تواند برای ترجمه این نوع متون اهمیت قائل شود تا دیگر نیازی به نوشتن کتب به‌ظاهر «تألیفی» ولی ترجمه‌ای نباشد.

منصوری: نمی‌فهمم چه منعی هست که اساتید علوم انسانی تألیف یا ترجمهٔ خوب نکنند؟ چون آیین‌نامه نمی‌خواهد؟ این شد استدلال؟ این همان روش مدرسی و نوانخانه‌ای است! پس حرمت علم و استاد کجا است؟ اگر وزارت برای ما حرمت قائل نیست چرا کمکش کنیم بی‌حرمت‌تر بشویم؟

خزاعی‌فر: آخرین سؤال: در کارنامهٔ علمی جنابعالی چندین ترجمه هم دیده می‌شود. آیا این ترجمه‌ها هم مصداق همان یک در هزار انتشارات علمی است که گفتید و لذا با معیارهای خودتان کاری علمی تلقی می‌شود؟ برمی‌گردم به سؤال اولم دربارهٔ ضرورت آشنایی با زبان فارسی برای نوشتن نثر علمی. در تجربهٔ ترجمه که داشتید، چقدر تسلط بر دقایق و ظرایف زبان فارسی را در نوشتن نثر علمی مؤثر یافتید؟

منصوری: من این ترجمه‌ها را کاری برای کمک به پیشرفت علم در کشور و جا افتادن زبان علم می‌دانم. طبیعی است در این ترجمه‌ها بسیار ظرافت‌های زبانی وارد می‌شود که من هم به‌مرور فراگرفته‌ام. علاوه بر نثر، تعداد زیادی هم نوواژه در رشته تخصصی خودم وضع کرده‌ام حتی قبل از اینکه به ایران برگردم. اما اصلاً هم برایم مهم نبوده نهادهای بالادستی به آن امتیاز می‌دهند یا نه و تاکنون هم این کارها را برای امتیاز دانشگاهی استفاده نکرده‌ام. کار پژوهشی من جداگانه است.